



ناسپاسی و کفران نعمت از منظر عرفا (با تکیه بر آثار عطار، مولوی و حافظ)

مریم محمودی^۱ (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

حسن قربانی^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۰۸

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۵/۱۴

چکیده

ناسپاسی و ناشکری انسان در مقابل منعم اعم از ناسپاسی در مقابل لطفی که یکی از بندگان خدا در حق انسان روا داشته یا ناسپاسی در مقابل نعمت‌هایی که خداوند به انسان ارزانی داشته، یکی از موضوعات اساسی در علم اخلاق و عرفان است. مقاله حاضر این موضوع را از نگاه عرفا، با تکیه بر آثار عطار، مولانا و حافظ بررسی نموده است. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد عرفا

1. Email: m.mahmoodi75@yahoo.com

2. Email: ham5636@gmail.com

به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و با زبان تمثیل و داستان به مذمت این رذیله اخلاقی پرداخته و مراتب و نتایج و عواقب آن را تشریح کرده و همیشه انسانها را از آن برحذر داشته‌اند.

کلید واژگان: ناسپاسی، کفران نعمت، قرآن، عرفان.

۱ - مقدمه

ناسپاسی در زبان فارسی به معنای حق نعمت یا لطفی را به جای نیاوردن است. خواه این نعمت، نعمتی باشد که خداوند به انسان عطا فرموده، یا لطفی باشد که یکی از بندگان خدا در حق انسان روا داشته است. دهخدا ذیل کلمه ناسپاسی کلماتی مانند ناشکری، نمک به حرامی، بی‌وفایی، کفر، کفران، کفران نعمت، کافرنعمتی، نمک ناشناسی و نمک کوری را آورده است. (دهخدا، ذیل واژه ناسپاسی)

در اصطلاح دینی از ناسپاسی بیشتر با عنوان کفران نعمت یاد می‌شود، به این معنا که «شخص در مواجهه با نعمات الهی، یا نعمت را در قلب خود بی‌اهمیت می‌شمارد یا با زبان سخنی می‌گوید که نشانه بی‌اعتنایی نسبت به نعمت و بی‌ارزش بودن آن است و یا گاهی در عمل به آن اهمیت نمی‌دهد و به جای استفاده نیکو و بجا از آن، نعمت‌های الهی را در مسیر سوء و نا بجا استفاده می‌کند که این همان مصداق کفران نعمت است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸: ۶۰).

در قرآن آیات بسیاری در خصوص ناسپاسی انسان و نکوهش این خصیصه وجود دارد: «ان الانسان لظلوم کفار: انسان ستمگری ناسپاس است» (ابراهیم، ۳۴)، «کان الانسان کفورا: انسان بسیار ناسپاس است (اسراء، ۶۷)، «ان الانسان لکفور: انسان بسیار ناسپاس است» (حج، ۶۶)، «ان الانسان لربه لکنود: همانا انسان به پروردگار خویش ناسپاس است» (عادیات، ۶)، «قتل الانسان ما اکفره: کشته باد انسان چه ناسپاس است» (عبس، ۱۷)، «انه لیئوس کفور: به درستی که او نومید ناسپاس است» (هود، ۹)، «ان الانسان لکفور مبین: انسان بسیار ناسپاس و کفرش آشکار است» (زخرف، ۱۵). علاوه بر این آیات، خداوند در قرآن سرگذشت بسیاری از اقوامی که ناسپاسی و ناشکری آنان را نابود ساخته، بیان می‌کند و یکی از سخت‌ترین عذاب‌ها را برای کسانی قرار داده که ناسپاس هستند و شکر نعمت‌های خداوند را به جای نمی‌آورند.

یکی از آیات مهمی که در این خصوص در قرآن وجود دارد، قسم شیطان بر ناسپاس کردن و ناشکر کردن انسان‌هاست. وقتی خداوند شیطان را از حریم الهی به خاطر تکبر و سجده نکردن بر آدم بیرون می‌راند، شیطان از خداوند می‌خواهد که تا روز قیامت به او مهلت زندگی بدهد، و چون به او فرصت داده می‌شود، می‌گوید: «ثُمَّ لَا تَنبَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ: آنگاه از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آن‌ها می‌تازم و بیشترینشان، را ناسپاس خواهی یافت» (اعراف/ ۱۷). پس در واقع انسان ناسپاس در حال پیروی از شیطان است.

همان‌طور که در آیات فوق مشخص است، در قرآن از ناسپاسی با عنوان کفر یاد شده است، در واقع از نظر لغت‌شناسان عرب، واژه «کفر» یک معنای کلی دارد و آن «پوشاندن» است. معانی دیگر این واژه، مصداق‌هایی از همین معنای کلی می‌باشند:

الف- کفر در برابر ایمان که به معنای پوشاندن و انکار حقایقی، از قبیل خدا، قیامت، نبوت پیامبران، آیات نازل شده بر پیامبران و... است (راغب اصفهانی، ذیل واژه کفر).

ب - کفران نعمت در برابر شکر نعمت، که به معنای نادیده گرفتن نعمت است (ابن فارس، ذیل واژه کفر).

ج - کافر به معنای شب، که پرده سیاه و ظلمت را بر همه اشیا می‌افکند (ابن‌منظور، ذیل واژه کفر).

د - کفر به معنای کشاورزی، و کافر یعنی کشاورز، که بذر را در زمین پنهان می‌کند (جوهری، ذیل واژه کفر).

ه - کفر به معنای پوشیدن زره جنگی که سربازان بدن خویش را با آن می‌پوشانند (زبیدی، ذیل واژه کفر).

ابوالفضل میبیدی در کتاب کشف‌الاسرار در ذیل تفسیر آیه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» کفر را بر دو قسم می‌داند، یکی کفران نعمت و دیگری سرباززدن از توحید که اعم از سرباززدن از اقرار به نبوت پیامبر و دستورات الهی است. (میبیدی، ۱۳۷۱: ۱۵۸)

ایزوتسو قرآن‌پژوه ژاپنی «کفر» را در کنار «ایمان»، «الله»، «اسلام»، «کافر»، و «نبی» از کلمات یا اصطلاحات «کلیدی» قرآن نام برده و در انتخاب آن‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کلمات کلیدی قرآن تردیدی نمی‌کند. (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۲۲ و ۲۳) وی در تبیین معنی کفر به‌معنای ناسپاسی دو کلمه «مسلم و کافر» را مورد بررسی قرار داده و می‌گوید: «اگر خط

ارتباط این دو اصطلاح کلیدی قرآنی (مسلم و کافر) را به مرحله پیش از اسلام آن‌ها ترسیم کنیم، متوجه این امر خواهیم شد که آن دو در آغاز حتی یک جفت را نمی‌ساخته‌اند... هیچ‌یک از آن دو دلالت دینی نداشت و مسلم به معنی مردی که چیزی گرانبها را به دیگری که خواستار آن از وی شده تسلیم می‌کند و کافر به معنی مردی که در برابر کسی که به او نعمتی ارزانی داشته ناسپاسی می‌کند بود. تنها در دومین مرحله گسترش یعنی در داخل دستگاه قرآنی این دو کلمه در مقابل یکدیگر نهاده شدند» (همان: ۶۱).

در این فرآیند است که شکر در تقابل کفر به معنی «ناسپاسی» قرار گرفته و خدا انسان ناسپاس را کفور می‌نامد. در آیاتی که در اواخر زندگی پیامبر بر او نازل شده دیگر کفر به معنی ضد آن یعنی شکر نیست، بلکه کلمه‌ای است متضاد با ایمان و اسم فاعل آن، یعنی کافر به سادگی به معنی «غیرمؤمن» است. بنابراین یکی از معانی بنیادین کلمه کفر، ناسپاسی و کفران است و در این معنی است که ناسپاسی به اعتبار اشتراک لفظی کفر در معنی بی‌ایمانی آنچنان مطعون و منفور واقع شده که معنای آن را از حد یک رذیله اخلاقی به مراتب بالاتر برده تا حدی که کفران در معنای ناسپاسی رنگ و بویی از کفر در معنی شرعی و دینی آن به‌عنوان انکار ضروری دین یا حق را نیز پذیرفته است تا جایی که گاه در مثال‌ها، مسلمانی مترادف با بخشندگی و کافری مترادف با بخل واقع می‌شود: بیهقی از زبان معروف بلخی می‌گوید: «کافر نعمت بسان کافر دین است، جهد کن و سعی کن به کشتن کافر» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۹۰).

ترکیب «کافر نعمت» به‌خوبی گویای آن است که در فرهنگ مردم ایران ناسپاسی در حق منعم در حکم کفر شرعی است و این ترکیب صرفاً به معنای فرد ناسپاس در مقابل نعمت نیست، بلکه یک بار معنایی فرهنگی و روانشناختی نیز دارد و آن این‌که کفران موهوم معنی کفر نیز هست.

اهمیت انعام و بخشندگی در فرهنگ اسلامی از خلال روایات و احادیث نمایان است. سخاوت خود نمود مسلمانی است و انسان سخاوتمند حتی با وجود ضعف ایمان می‌تواند به رحمت و عنایت حق امیدوارتر از مسلمانی باشد که رفتار و عملکردی مؤمنانه یعنی سخاوتمندانه از خود بروز نمی‌دهد و به تعبیری دیگر مسلمانی است بخیل و ممسک.

این تغییر و تبدیل معنای اولیه کفر (کفران و ناسپاسی) به بی‌ایمانی همزمان با تغییر معنای اولیه شکر (سپاسگزاری) به معنای بعدی آن یعنی ایمان انجام شده است، به‌طوری که

ایزوتسو در توضیح معنای شکر می‌گوید: «کاملاً به صورتی طبیعی تصور شکر در میدان معنی شناختی خاص به آسانی تکامل پیدا می‌کند و به ایمان تبدیل می‌شود و متناظر با آن کفر به سرعت دلالت نخستین ناسپاسی خود را از دست می‌دهد و به تصور بی‌ایمانی تغییر شکل می‌دهد و در تضاد با ایمان قرار می‌گیرد» (همان: ۳۰۲) پس جای تعجبی نیست اگر در فرهنگ و بینش مسلمانان کفران و ناسپاسی در حکم کفری و کفر می‌باشد و کافر نعمت بسان کافر دین است.

با توجه به مفهوم ناسپاسی و کلمات و اصطلاحات مرتبط با آن مانند کفر، ایمان، شکر، ناشکری، کفران نعمت و... در قرآن و با عنایت به این‌که بسیاری از نظریات و آرای عرفای اسلامی از قرآن سرچشمه گرفته است، در ادامه به بحث و بررسی ناسپاسی از نگاه عرفا، به خصوص در اوج شکوفایی ادبیات عرفانی (یعنی در آثار عطار، مولوی و حافظ) پرداخته می‌شود.

۲- مراتب ناسپاسی

شکر در لغت به معنای شناخت نعمت و سپاسگزاری از منعم است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۹۲). گاه در کنار شکر لغوی، از شکر عرفی نیز نام برده شده است. شکر لغوی اعم از شکر عرفی است، چرا که هم شکر و سپاس خدا و هم غیر او را در بر می‌گیرد، اما شکر عرفی فقط به معنای تشکر از نعمت‌های الهی است. یعنی، بین این دو نوع شکر نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است (جرجانی، ۱۹۷۸: ۱۳۴-۱۳۳؛ تهنوی، ۱۹۹۹: ۱۰۳۹-۱۰۳۸).

برخی از عرفا شکر نعمت را مشاهده بخشش همراه با نگهداشت حرمت می‌دانند. (قشیری، ۱۹۹۸: ۱۷۴؛ جیلانی، ۲۰۰۶: ۶۰۲)، و برخی دیگر عموماً شکر را به سه بخش زبانی، قلبی (علمی) و عملی تقسیم می‌کنند. (ابن عربی، بی‌تا: ۲۰۲؛ عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۹: ۲۱۱) شکر زبانی اعتراف به نعمت، شکر قلبی دانستن نعمت از خدا، و شکر عملی اطاعت از منعم است. (قشیری، ۱۳۶۷: ۱۷۴؛ عین‌القضاة، ۱۳۸۰: ۲۶۱) قشیری و جیلانی شکر قلبی را با عبارت ملازمت بر بساط شهود با نگاهداشت حرمت تعریف کرده‌اند. (قشیری، ۱۳۶۷: ۱۷۴؛ جیلانی، ۲۰۰۶: ۶۰۲) عزالدین کاشانی اعتراف قلبی و زبانی را کمال شکر (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۱: ۲۶۷) و ابن عربی شکر علمی یا قلبی را «حق الشکر» دانسته است. (ابن عربی، بی‌تا: ۲۰۲). عرفا شکر عملی را با اعضا و جوارح دانسته‌اند که به

معنای به‌کار بردن نعمت‌های الهی در جهت اطاعت خدا و عصیان نکردن به‌وسیله آن‌هاست، به‌طوری که شکر هر عضو باید متناسب با آن هدفی باشد که برای آن آفریده شده است (جیلانی، ۲۰۰۶: ۶۰۲؛ مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۱۲۹۰).

از آنچه در مراتب شکر گفته شد، مراتب کفران نعمت نیز فهمیده می‌شود که به شرح زیر است:

۱-۲- جهل به نعمت یا منعم

این مرتبه از کفران نعمت یا جهل به اصل نعمت است که سخت‌تر و بدتر از سایر مراتب است؛ یعنی انسان به واسطه نافرمانی، نعمت را نمی‌شناسد و آن را نادیده می‌گیرد و بود و نبودش را برابر می‌داند یا جهل به منعم است که در اصل انسان پروردگار خود را نمی‌شناسد یا نعمت را از او نمی‌بیند؛ بلکه از جز او می‌داند...

شیخ محمود شبستری در خصوص جهل به منعم سروده است:

مکن بر نعمت حق ناسپاسی	که تو حق را به نور حق شناسی
جز او معروف و عارف نیست درباب	ولیکن خاک می‌یابد ز خورتاب

(شبستری، ۱۳۸۴: ۶۷)

مولانا نیز تمثیل‌های زیبایی در این زمینه دارد، مثلاً در یک مورد وی به خزان شدن باغ در فصل پاییز اشاره می‌کند و معتقد است که باغ به این دلیل زیبایی خود را در خزان از دست می‌دهد که این زیبایی را به خود نسبت می‌دهد، در جایی که زیبایی از آن خداست:

تاچه زلت کرد آن باغ ای خدا	که از او این حله‌ها گردد جدا
خویشتن را دید و دید خویشتن	زهر قتالست همین ای ممتحن
شاهدی کز عشق او عالم گریست	عالمش می‌راند از خود جرم چیست
جرم آنکه زیور عاریه بست	کرد دعوی کین حلال ملک منست
واستانیم آن که تا داند بقین	خرمن آن ماست خوبان دانه‌چین

(مولوی / ۱۳۷۰، ۵: ۹۷۹-۹۸۳)

مولانا همچنین در خصوص نشناختن نعمت‌های الهی و جهل انسان در این زمینه می‌گوید:

مآیده از آسمان در می‌رسید	بی‌شری و بیع و بی‌گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس	بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خان و نان از آسمان	ماند رنج زرع و بیل و داسمان

(مولوی / ۱۳۷۰، ۱: ۸۰-۸۲)

در بیت زیر حافظ به شیوه خود تعریفی از کفر ارائه می کند:

چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه پری به مذهب همه کفر طریقتست امساک
(همان: ۲۹۳)

او در این بیت به سبک و سیاق خویش یک معنای جدید و خلاف عرف برای کفر قایل شده و آن هم «امساک» است. اما چرا امساک یعنی خست و خودداری از بخشش از نظر حافظ کفر است؟ گفتنی است اولاً حافظ با برابر نهادن امساک با کفر خواسته است شدت بیزاری و انزجار خود را از خشک ناخنی و تنگ چشمی توانگران ممسک ابراز نماید، و از سویی با طرح باور دینی و اشعری مبنی بر روزی رسانی حق و مقسومیت رزق بگوید کسی که امساک می ورزد و بخیل است و نان کور، هم زرپرست است و از تبار سامری و هم به روزی رسانی خدا و مقسومیت روزی ایمان ندارد و عملکرد او گویای ضعف ایمان او و انکار یکی از ضروریات دین یعنی روزی رسان بودن حق است و به تعبیر حافظ چنین کسی بویی از خدا نبرده است.

این باور حافظ که بخل و امساک نوعی کفر است با دیگر اعتقادات عرفانی او و عارفان بزرگ تناسب دارد. وقتی عرفا «شکر» را معنی می کنند می گویند: «شکر دیدن منعم بود نه دیدن نعمت» (قشیری، بی تا: ۲۶۴) یا جنید گفته است: «شکر آن بود که خویشتن را اهل آن نعمت نبینی» (همان). پیداست که کسی که بخیل است با بخل خویش به مخالفت با شکر برخاسته زیرا نعمت را دیده و نعمت دهنده را ندیده است یا بنا بر تعریف جنید از شکر، بخیل تنها خود را شایسته نعمت دیده و چنین است که بخل با شکر مابینت یافته و کفران و ناسپاسی تلقی شده و کافر را در باطن کافر حق نموده است.

حافظ همچنین «خودبینی و عجب» را کفر معرفی می کند:

فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودرایی و خودبینی
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۸۴)

زیرا اولاً اقتضای عالم رندی و عرفان آن است که انسان جز خدا مؤثری در هستی نبیند (توحید افعالی) و آنچه هست را اعم از اعمال بندگان نیز مخلوق خدا بداند و رنج و راحت را از او ببیند، ثانیاً عارف با تکیه بر زمینه‌های قرآنی، اراده انسان را در عرض اراده حق نمی گذارد. بنابراین کسی که با همه این اوصاف اراده خود را در عرض اراده حق بگذارد و به جای توکل بر خدا بر اسباب و خویشتن خویش اعتماد نماید، به اعتبار آن که برای اراده خویش در مقابل اراده و خواست خدا اصالت و وجود قایل شده بر طبق موازین مورد اعتقاد

حافظ منعم را نشناخته و همان‌طور که در مراتب کفران نعمت گفته شد، یکی از مراتب و بدترین مرتبه نشناختن منعم است.

۲-۲- کفر به حسب حال

به این بیان که انسان عاقلی که نعمت خدا به او می‌رسد، باید دلشاد و فرحناک شود که مورد انعام و عنایت خداوند واقع شده و او را یاد فرموده و به فضل و ادامه لطف حضرتش امیدوار و دلگرم باشد، حال اگر بر عکس به پروردگارش بدگمان باشد و به فضلش امیدی نداشته باشد و به او دلخوش نبوده؛ بلکه از او جدا و بریده و مأیوس باشد، این حال کفر به نعمت‌های خداوندی است.

مولوی در ادامه داستانی که در قسمت فوق در خصوص ناسپاسی قوم موسی به آن اشاره شد، می‌گوید که باز در زمان حضرت عیسی، با شفاعت او خداوند درهای رحمتش را به روی مردم گشود، ولی مردم به خداوند بدگمان بودند و از سر حرص و طمع راضی نمی‌شدند و بیشتر می‌خواستند و به همین دلیل خداوند درهای رحمتش را به روی ایشان بست.

باز عیسی چون شفاعت کرد حق	خون فرستاد و غنیمت بر طبق
مائده از آسمان شد عائده	چون که گفت انزل علینا مائده
باز گستاخان ادب بگذاشتند	چون گدایان زله‌ها برداشتند
لابه کرده عیسی ایشان را که این	دایمست و کم نگردد از زمین
بدگمانی کردن و حرص‌آوری	کفر باشد پیش خون مهتری
زان گـدارویان نادیده ز آرز	آن در رحمت بریشان شد فرآز
ابر بر نابد پی منع زکات	وز زنا افتد و با اندر جهات

(همان: ب ۸۴-۸۸)

عطار در تذکره الاولیا از زبان حمدون قصار گوید: « بسنده است آنچه به تو می‌رساند به آسانی بی‌رنجی، اما رنج که هست در طلب زیادت است » (عطار، ۱۳۸۳: ۴۸۱). یکی از مسائلی که حافظ آن را برابر با کافری می‌داند «رنجیدن» است. او معتقد است که باید در عین وفاداری (به پیمان) و قبول ملامت و سرزنش دیگران خوش بود و شاد و ملامت را بجان خرید و آزرده نشد، زیرا آزرده‌گی و رنجش (رنجیدن) عین کافری است.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم	که در طریقت ما کافری است رنجیدن
در طریق عشق‌بازی امن و آسایش بلاست	ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی

(همان: ۴۶۱)

حافظ گذشته از آنکه «رنجیدن» را به طور اغراق آمیزی بد و زشت نامیده و آن را در حکم کفر دانسته تا انزجار خود را از «رنجش» نمایان سازد، به نحو بسیار ظریف و ماهرانه‌ای باور اشعری خویش را هم بیان داشته است، همان باور توحید افعالی که می‌گوید هرچه هست و بود و خواهد بود به خواست و اراده خدا انجام شده و بنده مؤمن را جایی برای اعتراض نیست، زیرا رنجیدن همانا ابراز ناخشنودی و اعتراض به خواست حق است و البته که این اعتراض و ابراز نارضایتی ناسپاسی و کفران است، ناسپاسی و کفرانی که نشانه ضعف ایمان و نداشتن عشق محبوب و جلوه‌ای از کفر یا کفری است.

آشکار است که حافظ در توضیح و تشریح پاره‌ای از اصطلاحات و کلمات شعرش سبک و سیاق و برداشت خاص خود را دارد، و این تلقی و برداشت خاص به طرز بارزی منبعث و برخاسته از دیدگاه و جهان‌بینی ویژه اوست. وی (با توجه ویژه به همان معنای اولیه‌ای که از کفر در ابتدای مقاله ارائه شد) برای کفر و مشتقات آن معانی و تعاریفی ارائه می‌نماید که گذشته از جنبه تازگی و نبودن در تعبیر، وسعتی به مفهوم کفر می‌بخشد که ضمن ایجاد ابهام میان دو معنی عمده و مهم آن یعنی «انکار ضروری دین یا بی‌ایمانی» و «ناسپاسی» چنان بنماید که گویی همزمان کفر به کار رفته در شعرا و هر دو معنی و شرعی و اخلاقی را با هم دارد.

۲-۳- کفر به اعضا و جوارح

یعنی کفر عملی به این که قلب قصد گناه کند و به زبان، شکایت و مذمت نماید؛ یعنی در عوض ذکر نعمت‌ها و شکر آن، به زبانش همه را نادیده گرفته و از نرسیدن به آرزوهای موهوم خود شکایت کرده و اعضای خود را در آنچه مورد نهدی خدا و موجب بُعد از رحمت است، به کار اندازد.

مولانا در داستان ناسپاسی و کفران نعمت اهل سبا، به همین مضمون اشاره می‌کند، آن‌ها با وجود زیبایی شهر و فراغی که از این طریق به دست آورده بودند، نه تنها شکر آنچه را داشتند به جای نیاوردند، بلکه به زبان و دل از آنچه داشتند گله‌مند بودند و نصیحت ناصحان نیز در آنان اثر نمی‌کرد تا این که نتیجه این کار خود را دیدند.

باشد آن کفران نعمت در مثال
 که نمی‌باید مرا این نیکوی
 لطف کن این نیکوی را دور کن
 پس سببا گفتند باعد بیننا
 ما نمی‌خواهیم این ایوان و باغ
 شهرها نزدیک هم‌دیگر بدست
 که کنی با محسن خود تو جدال
 من برنجم زین چه رنجم می‌شوی
 من نخواهم چشم زودم کور کن
 شیینتا خیر لنا خذ زیننا
 نه زنان خوب و نه امن و فراغ
 آن بیابانست خوش، کاتجا ددست
 (مولوی / د: ۱۳۷۰، ب: ۳۶۵-۳۷۰)

۲-۴- ناسپاسی در هنگام زوال نعمت

یکی از وجوه دیگر ناسپاسی که عرفا به آن پرداخته‌اند، ناسپاسی هنگام زوال نعمت و رسیدن روزهای سخت، یا حتی فراتر هنگام نزول بلاست؛ عرفا ناسپاسی انسان در این مواقع را نیز بسیار مذمت و نکوهش کرده‌اند، حافظ می‌گوید:

ملول از هم‌رهان بودن دلیل کاروانی نیست
 بکش دشواری منزل به یاد عهد آسانی
 (حافظ، ۱۳۶۲: ۴۶۵)

و عطار در این باره سروده است:

اگر حق یک درم از داده خویش
 جهان ناحق شناسی تو گیرد
 ز تو بستاند ای افتاده خویش
 دو گیتی ناسپاسی تو گیرد
 (عطار، ۱۳۷۴: ۱۵۳)

مولوی نیز در دفتر سوم مثنوی حکایت زیبایی را در این خصوص بیان می‌کند: برای ارباب لقمان، خربزه‌ای به عنوان هدیه آوردند. ارباب خربزه را قطعه قطعه کرد و جز یکی، همه را به لقمان داد. لقمان آن قطعه‌ها را می‌خورد و مرتب به تحسین خربزه و شیرین بودن آن لب گشوده با اشتیاق و میل می‌خورد. ارباب که خوشحال شده بود، در پایان کار شروع کرد به خوردن سهم خود از خربزه، اما همین که قاچ خربزه را در دهان گذاشت، دریافت که مثل زهر تلخ است.

ارباب لقمان با تعجب از لقمان پرسید: «این خربزه تلخ را چگونه با رغبت میل کردی؟»
 لقمان پاسخ داد:

شرمم آمد که یکی تلخ از کفت
 چون همه اجزام از انعام تو
 گر ز یک تلخی کنم فریاد و داد
 من ننوشم ای تو صاحب معرفت
 رسته اند و غرق دانه و دام تو
 خاک صد ره بر سر اجزام باد
 (مولوی / ۲: ۱۳۷۰، ب: ۱۵۲۷-۱۵۲۹)

این حکایت در مقام طعن و اعتراض به آن دسته از انسان‌هایی است که در نعمت‌های

خداوند غرق بوده‌اند و حتی از همان زمانی که نطفه‌ای بیش نبودند، احسان و لطف و توجه پروردگار در حق آنان جاری بوده و با گذشت روزگار، نعمت‌های خداوند بر ایشان فزونی یافته است، ولی به محض برخورد با اندک ناگواری و اندوه که به نسبت خوشی‌ها و لذت‌ها بسیار ناچیز است، لب به انکار نعمت‌های الهی می‌گشایند و به اعتراض روی می‌آورند و همه رحمت‌ها و نعمت‌های خداوندی را از یاد می‌برند.

عطار نیز بر اهمیت صبر در هنگام نزول بلا و اجتناب از ناسپاسی تأکید بسیاری می‌کند وی با بیان داستان بهلول می‌گوید که گاه ناسپاسی و اظهار ناراحتی در مقابل یک بلای کوچک، باعث می‌شود که بلای بزرگ‌تری بر انسان نازل شود: بهلول در بغداد از دست کودکان به تنگ آمد که از هر سوی می‌تاختند و سنگ بر روی می‌انداختند. چون از عهده ایشان برنیامد، خم شد و سنگی کوچک از زمین برداشت و گفت: حال که مرا می‌زنید با این چنین سنگی کوچک بزنید. سنگ‌های بزرگ پایم را زخم می‌کند و من نمی‌توانم ایستاده نماز بخوانم. در حال سنگی بر او زدند و خون روان شد. ناگزیر از دست ایشان لنگ لنگان از بغداد به سوی بصره رفت و شبانگاهی آن‌جا رسید و در گوشه خرابه‌ای خزید و خوابید. بامداد، مردم بصره او را خون‌آلود کنار کشته‌ای یافتند که همان شب در آن خرابه انداخته بودند. گفتند: تو کیستی و این مرد را چرا کشته‌ای؟ گفت: بهلولم و من نکشتم و این زخم سر و خون من از سنگ کودکان است. باور نکردند دو دست و پای او را سخت بستند و به زندانبانش سپردند. او با خود گفت: هان ای نادان، سنگ کودکان را سپاس نگفتی و به بصره گریختی، اینک بمیر که می‌گویند خون ریختی. اگر آن‌جا تسلیم بودی، اینجا از مرگ تو را بیم نبود (عطار، ۱۳۸۸: ۱۵۷).

۱- نتایج و عواقب ناسپاسی

۱-۳- دورماندن از معرفت حق

از نظر عرفا ناسپاسی از نعمات خداوند سبب می‌شود که انسان از معرفت خدا دور بماند و این بزرگترین خسران و زیانی است که به انسان وارد می‌شود. با توجه به معنایی که ایزوتسو از معنای کفردر قرآن ارائه داده است، این موضوع بیشتر نمود پیدا می‌کند. همان‌طور که بیان شد، به گفته وی کفر در ابتدا به معنی ناسپاسی بوده است و سپس در اصطلاحات قرآنی به معنی انسان غیرمومن که خداوند را نمی‌شناسد و قبول ندارد، به کار می‌رود. به کاربردن

ترکیب حق شناسی به معنای شکرگزاری و حق شناسی به معنای نمک‌شناسی نیز در فرهنگ فارسی شاید به همین دلیل باشد.

شیخ محمود شبستری در این مورد سروده است:

نشان ناشناسی ناسپاسی است شناسایی حق در حق شناسی است
(شبستری، ۱۳۷۴: ۲۰۵)

یا عطار می‌گوید:

مکن در هیچ کاری ناسپاسی رضا ده در قضا گر حق شناسی
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

۳-۲- زوال نعمت

آشکارترین نتیجه ناسپاسی زوال نعمت است. کفران نعمت از جمله گناهانی است که سزای آن به آخرت موکول نمی‌شود و خداوند در همین دنیا عاقبت ناسپاسی را به انسان نشان می‌دهد، عرفا به این موضوع بسیار توجه داشته‌اند و در ضمن داستان‌ها و حکایت‌های مختلف زوال نعمت را به‌عنوان آشکارترین نتیجه کفران نعمت به انسان شناسانده‌اند. عطار در تذکره الاولیا از زبان یعقوب نهر جوری گوید: «زوال نیست نعمتی را که شکر کنی و پایداری نیست آن را چون کفران آری در نعمت» (عطار، ۱۳۸۳: ۳۲۵). مولانا در این زمینه داستان‌هایی به زبان نظم دارد که مهم‌ترین آن‌ها قصه ناسپاسی اهل سباست، این قوم نعمت‌های حق تعالی را نادیده گرفتند و شروع به گله و شکایت از شرایط خود شدند، حتی نصیحت بزرگان و ناصحان نیز در آنان تأثیری نگذاشت، تا این‌که بالاخره عذاب خدا بر آن‌ها وارد شد و خدا نعمت‌هایش را از آنان گرفت. مولانا در این خصوص داستان‌های زیادی دارد که برخی مستقیماً به این موضوع اشاره دارند و برخی دیگر تمثیل‌های زیبا هستند، مثل خزان شدن باغ از ناشکری و ...

عطار نیز در مصیبت‌نامه، داستان زیبایی در این زمینه دارد؛ خارکنی که از سختی کار خود به ستوه آمده است، از حضرت موسی درخواست می‌کند که از خدا برای او رزق و روزی آسان طلب کند، خداوند در عوض این ناشکری او همسرش زیبایش را که خارکن وابستگی زیادی به او داشت می‌گیرد و به پادشاهی می‌دهد، مرد که نتیجه ناشکری خود را می‌بیند از خداوند عذرخواهی می‌کند و از او می‌خواهد که زنش را به او بازگرداند، دیگر ناشکری نمی‌کند و...

پیر سرگردان شد و خون می‌گریست زانکه بی زن هیچ نتوانست زیست

وین دو حاجت هم توام فرموده‌ای
 این زمان خرسیش گردانی همی
 از برای نان طفلان سوی شهر
 گفت آن صندوق ای خدام بیار
 روی خرسی دید شاه سرفراز
 هر زمانش صورتی باشد دگر
 تا مگر بر ما پری ناید فراز
 نان خرید و سوی طفلان رفت زار
 در گریز از بیم او آن طفلکان
 گفتی صد تشنه یک دریا بدید
 همچنان کن که بود او این نفس
 در نگوئی گوئیا زان بیش بود
 هر یکی را دل ز شادی بر پرید
 آمد آن فرتوت غافل در دعا
 کرد حق را شکرهای بی قیاس
 قانعم گر همچنین بگذاری ام
 قدر آن کز پیش بود اکنون شناخت
 (عطار، ۱۳۸۰: ۲۴۶)

گفت یا رب بر دلم بخشوده‌ای
 یا رب آن زن را تو می دانی همی
 گفت این و رفت با عیشی چو زهر
 شاه چون با شهر آمد از شکار
 چون در صندوق بگشادند باز
 گفت گوئی او پری دارد مگر
 هین برید او را به جای خویش باز
 خارکش در شهر چون بفروخت خار
 دید خرسی را میان کودکان
 خارکش چون خرس را آنجا بدید
 گفت یا رب حاجتی ماندست و بس
 خرس شد حالی چنان کز پیش بود
 چون شد آن اطفال را مادر پدید
 مرد را چون آن دو حاجت شد روا
 ناسپاسی ترک گفت آن ناسپاس
 گفت یارب تا نکو میداری ام
 پیش ازین از ناسپاسی می گداخت

۳-۳- ریشه گناهان دیگر

از نظر عرفا ناسپاسی علاوه بر این که خود یک گناه بزرگ است باعث می شود که انسان گناهان دیگری را نیز مرتکب شود. حسادت، زودرنجی، عجب و خودبزرگ بینی، حرص و طمع، بخل و ناامیدی از درگاه خداوند از جمله گناهانی است که انسان از سر ناسپاسی مرتکب می شود.

مولانا در داستان پادشاهی که نصرانیان را می کشت در قسمت حسادت وزیری که حاضر می شود برای اختلاف افکندن بین نصرانیان خود را نصرانی جلوه دهد و پادشاه به این جرم بینی و گوش او را ببرد به نشأت گرفتن حسادت از ناشکری اشاره می کند:

تا به باطل گوش و بینی باد داد
 زهر او در جان مسکینان رسد
 خویش را بی گوش و بی بینی کند
 بوی او را جانب کوی برد
 بوی آن بویست کان دینی بود
 کفر نعمت آمد و بینش خورد

آن وزیرک از حسد بودش نژاد
 بر امید آنک از نیش حسد
 هر کسی کو از حسد بینی کند
 بینی آن باشد که او بوی برد
 هر که بویست بی بینی بود
 چونک بوی برد و شکر آن نکرد

شکر کن مر شاکران را بنده باش پیش ایشان مرده شو پاینده باش
(مولوی / ۱، ۱۳۷۰: ۴۳۷-۴۴۳)

نتیجه

اگر عرفان را مکتب فکری و فلسفی متعالی و عمیق برای شناخت حق و حقایق امور، حل مشکلات و مسائل بدانیم، بنابراین این طریقه نه تنها برای کسانی که قصد سیر الی‌الله به صورت ویژه دارند، سودمند است، بلکه برای انسان‌هایی که قصد یک زندگی عادی و معمولی را دارند نیز می‌تواند حرف‌های زیادی برای گفتن داشته باشد. ناسپاسی یکی از مشکلات بشر امروزی است. با وجود این که نسبت به گذشته انسان‌ها از آسایش و رفاه بیشتری برخوردارند، ولی همچنان از زندگی ناراضی هستند. این نارضایتی خود را به صورت‌های مختلفی، چون خودکشی، افسردگی‌های حاد، جنگ و نزاع بیهوده بین مردم و دولت‌ها و... نشان می‌دهد. سیری در ادبیات عرفانی ما نشان می‌دهد که عرفا توجه خاص و ویژه‌ای به این موضوع داشته‌اند، به صورتی که یکی از منازل سلوک را شکر که مخالف آن ناشکری است نام نهاده‌اند. آنان مطالب بسیاری در مذمت ناسپاسی و ستایش شکر و قدرشناسی گفته‌اند که مقاله حاضر به بررسی این موضوع از نظر عرفا، به خصوص در آثار سه شاعر برجسته این نوع ادبی یعنی عطار، حافظ و مولوی پرداخت. بررسی‌ها نشان داد:

ناشکری و ناسپاسی در برابر منعم، از نظر عرفا عملی بسیار زشت و ناپسند بوده که برخی مانند حافظ با ایهام‌های زیبا، آن را در حد کفر که یعنی نشناختن حق، تقبیح نموده‌اند. آنان برای ناسپاسی سه مرتبه مختلفی قائلند: ۱- کفر بر حسب جهل به نعمت یا به منعم، ۲- کفر بر حسب حال، ۳- کفر به اعضا و جوارح است. عرفا همچنین با برشمردن عواقب و نتایج ناسپاسی و ناشکری بر اهمیت ترک آن تأکید نموده‌اند. مهم‌ترین عوارض ناسپاسی از منظر عرفا عبارتند از: ۱- دوری از معرفت الهی که مهم‌ترین و بدترین عارضه ناسپاسی است. ۲- زوال نعمت که مهم‌ترین تأثیر دنیایی و مشهود ناسپاسی است. ۳- عدم احساس خوشبختی و نارضایتی از زندگی که در جوامع امروزی گریبان بسیاری از انسان‌ها را گرفته است و مشکلات عدیده‌ای را برای آنان به وجود می‌آورد. ۴- ارتکاب گناهان دیگر که علاوه بر این که خود گناه هستند باعث می‌شوند زندگی بر خود انسان سخت شود. گناهانی مانند حسادت، زودرنجی، عجب و خودبزرگ‌بینی، حرص و طمع، بخل و ناامیدی از درگاه خداوند از جمله

گناहانی است که انسان از سر ناسپاسی مرتکب می‌شود. چراکه مثلاً انسان حسود، نعمت‌هایی که خداوند، به خودش ارزانی داشته است ندیده و درعوض نعمتی را که دیگران از آن برخوردارند می‌بیند و حسادت می‌کند. یا انسانی که خودبزرگ‌بین و یا بخیل به دلیل این‌که نعمت را از آن خود می‌بیند، خیلی احساس بزرگی می‌کند یا بخیل است و آن را به دیگران نمی‌دهد.

عرفا همچنین بر اهمیت صبر و شکر در هنگام زوال نعمت تأکید کرده‌اند و انسان‌ها را از جزع و فزع هنگام بروز کوچکترین مشکل برحذر داشته‌اند، چراکه این کار را در واقع نادیده‌گرفتن شیرینی‌ها و خوبی‌های قبلی زندگی می‌دانند.

منابع

- ۱- قرآن کریم. ترجمه الهی قمش‌های.
- ۲- ابن عربی، محیی‌الدین. (بی‌تا). **الفتوحات المکیه**، بیروت.
- ۳- ابن فارس، احمد بن فارس. (بی‌تا). **معجم مقاییس اللغه**، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قم: انتشارات مکتب الاعلام اسلامی.
- ۴- ابن منظور، محمدبن مکر. (۱۴۱۴). **لسان العرب**، تهران: انتشارات دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع.
- ۵- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۶۱). **خدا و انسان در قرآن**، ترجمه احمد آرام؛ تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۶- بیهقی، محمدبن حسین. (۱۳۷۴). **تاریخ بیهقی**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات مهتاب.
- ۷- تهنوی، محمدعلی. (۱۹۹۹م). **کشاف اصطلاحات و الفنون**، ترجمه عبدالله خالدی، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- ۸- جرجانی، علی بن محمد شریف. (۱۳۷۰). **التعریفات**، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- ۹- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۲۸). **تاج اللغه و صحاح العربیه**، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت: انتشارات دارالعلم.
- ۱۰- جیلانی الحسنی، عبدالقادر. (۲۰۰۶). **الغنیه لطالبی الحق عزوجل**، قاهره.

- ۱۱- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، **دیوان**، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۲- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). **لغت‌نامه**، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- _____ . (۱۳۶۱). **امثال و حکم**، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ه.ق). **المفردات فی غریب القرآن**، دمشق: انتشارات دارالعلم.
- ۱۵- زبیدی، مرتضی محمد بن محمد. (بی‌تا). **تاج العروس من جواهر القاموس**، به کوشش علی شیری، بیروت: انتشارات دارالفکر.
- ۱۶- شبستری، شیخ محمود. (۱۳۸۴). **مثنوی گلشن راز**، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طایفه.
- ۱۷- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ه.ق). **العین**، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: انتشارات هجرت.
- ۱۸- قشیری نیشابوری، عبدالکریم هوازن. (۱۳۶۷). **رساله قشیری**، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۹- عطار، شیخ‌فریدالدین. (۱۳۸۸). **الهی‌نامه**، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر سخن.
- ۲۰- _____ . (۱۳۸۰). **مصیبت‌نامه**، تصحیح نورانی وصال، تهران: زوار.
- ۲۱- _____ . (۱۳۸۳). **تذکره الاولیا**، به کوشش محمد استعلامی، تهران: زوار.
- ۲۲- _____ . (۱۳۷۴). **اسرار نامه**، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: زوار.
- ۲۳- کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۹). **لطایف الاعلام فی اشارات اهل الالهام**، تهران: میراث مکتوب.
- ۲۴- _____ . (۱۳۷۶). **اصطلاحات الصوفیه**، ترجمه محمدعلی مودودلاری، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.
- ۲۵- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸۱). **مصباح الاهدایه و مفتاح الکفایه**، تصحیح عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران: انتشارات زوار.
- ۲۶- مستملی بخاری، اسماعیل ابن محمد عبدالله. (۱۳۶۳). **شرح التعرف لمذهب التصوف**، تصحیح محمد روشن، بی‌جا.

- ۲۷- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۸). **اخلاق در قرآن**، قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب.
- ۲۸- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۰). **مثنوی معنوی**، تصحیح نیکلسون، تهران: سهیل.
- ۲۹- _____ . (۱۳۶۲). **فیه ما فیه**، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: زوار.
- ۳۰- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۱). **کشف‌الاسرار و وعده‌الابرار**، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۱- همدانی، عین‌القضات. (۱۳۸۰). **نامه‌های عین‌القضاه**، به کوشش علی‌نقی منزوی و عفیف عسیران، تهران: انتشارات منوچهری.

